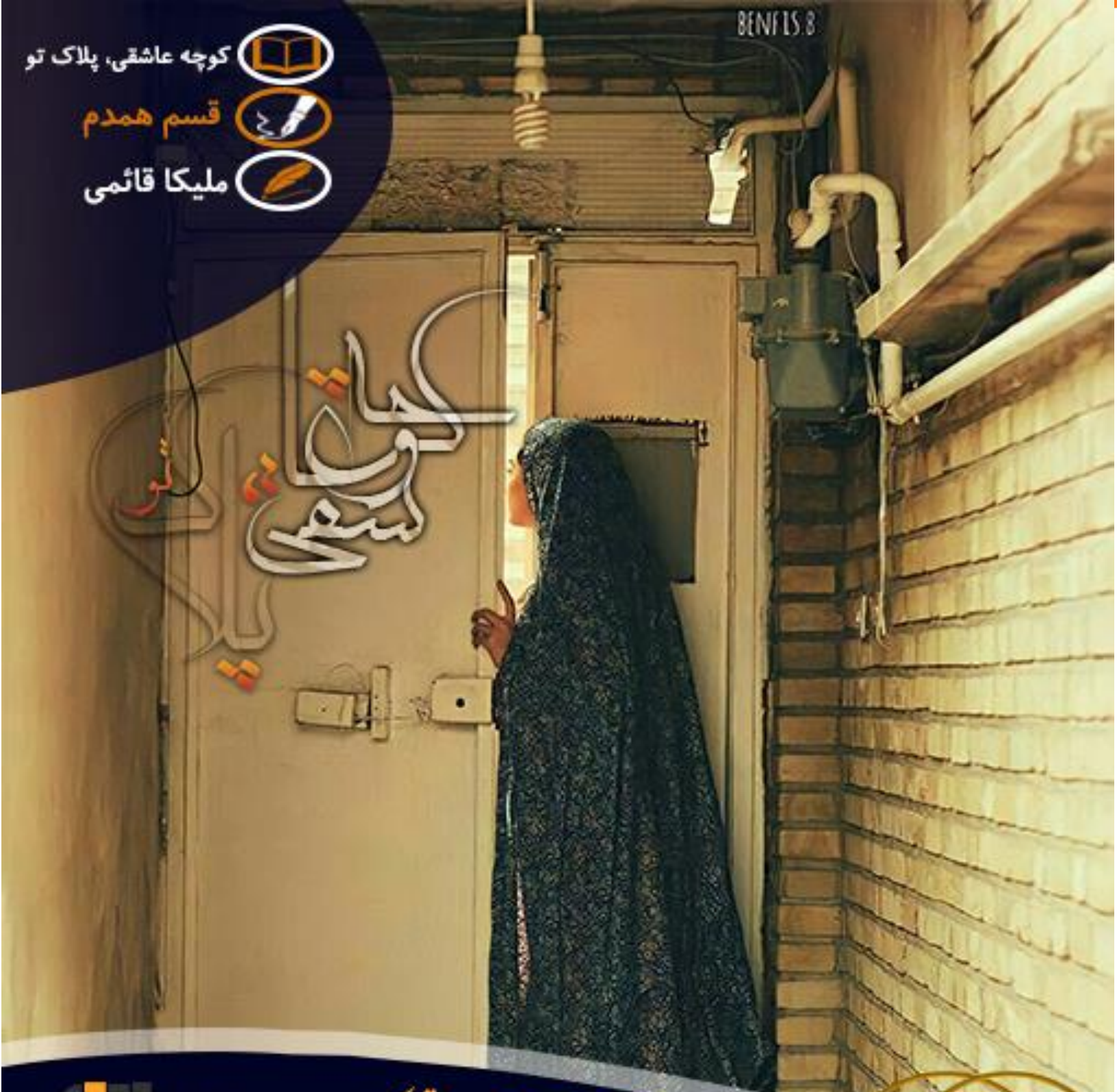


دل نوشته کوچه عاشقی، پلاک تو  
قسم همدم انجمن تک رمان

کوچه عاشقی، پلاک تو 

قسم همدم 

ملیکا قائمی 



رمان  
انجمن تک

آدرس آرامش را از قلمم که پرسیدم،

حواجم داد:

کوچه می عاشقی، پلاک تو! ...





شناسنامه کتاب:

دسته بندی: دل نوشته

نام اثر: کوچه عاشقی، پلاک تو

نام نویسنده: قسم همدم

ژانر: عاشقانه

طراح: ملیکا قائمی

ویراستار: یسنا

کپیست: Fatemeh.hp

این کتاب در سایت **تک رمان** آماده شده است

www.taakroman.ir

تقدیم نامه:

تقدیم به محمد حسن، داداشی مهربون و با معرفتم، که با وجود اینکه برادر خونیم نیست، اما از صد تا برادر واقعی بیشتر پشتم بوده. اولین اثر منتشر شدهم تقدیم به تو، تقدیم به تویی که از جونم هم عزیزتری برام!

مقدمه:

سال ها بود که نا آرام بودم

در به درِ ذره‌ای آرامش.

هیچ کس آدرسی از آرامش نداشت!

تا این که تو را دیدم و بالاخره آرامش را در قلبم یافتم.

قلبم آرام گرفت.

آدرس آرامش را از قلبم که پرسیدم،

جوابم داد:

کوچه‌ی عاشقی، پلاک تو!

\*\*\*\*\*

عاشق تو بودن برایم مثل یک راز بود!

رازی شیرین و بزرگ،

میان من و دل دیوانه‌ام!

قرار نبود تو بفهمی،

نمی‌خواستم که بفهمی!

من نمی‌خواستم این عشق را فاش کنم:

اما ناگاه به خود آمدم،

دیدم همه‌ی کلمات راز مرا می‌دانند.

این است که این روزها،

هر چه می نویسم،

می شود عاشقانه‌ای برای تو.

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

می گویی دوستم نداری!

می گویی من عشقت نیستم؛

اما،

خیره می شوی،

دنبالم می گردی،

با شنیدن اسمم چشم‌هایت گرد می شود،

با نبودنم دلتنگم می شوی،

برایم بداهه‌های عاشقانه می گویی.



خودت بگو!

جان دلم!

قسم حضرت عباست را باور کنم،

یا دم خروس را؟!!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

من چگونه عاشقت شدم؟

تو چگونه این همه خواستنی شدی برای دلم؟

اصلا چرا؟!!

یعنی این همه سادگی ات اسیرم کرد؟

و یا شاید تمام مجهول حل نشده‌ی تویی که

فقط مهربانی معلومت حل مسئله است.

تو!



هر چه می خواهی باشی،

هر چه می خواهی بمانی،

من تمام مجهول هایت را معلوم می کنم!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

زندگیم بد نیست.

راستش را بخواهی، در احوال خوب و بد این روزهایم،

تو بهترین قسمت زندگی ای!

تو مانند اوج یک داستانی،

اوج داستان زندگی من؛

اما از تو که بگذریم...

صبر کن! گفتم از تو بگذریم!؟



آخر مگر می شود از تو گذشت؟

مرا همان چشمان تو که تمام زندگیم شد کافیست،

دیگر چگونه از خود تو بگذرم!؟

از لبخندت،

از صدایت،

از نگاهت.

من یک بار از تو گذشتم، تا ته دنیا هم رفتم؛

اما همه اش تو بودی!

فقط تو!

آخر خودت بگو، چگونه می شود از همه ی دنیا گذشت؟

که تو تمام دنیای منی و بس.

#قسم\_همدم





\*\*\*\*\*

زندگی یه بازیه!

اگه هم بازی درستت رو پیدا نکنی،

و یاد هم نگیری که تنها بازی کنی،

برای ادامه‌ی بازی زندگیت

دست به دامن هر کس و ناکسی میشی!

و اون وقته که بازی رو می‌بازی.

من تنهایی بازی کردن رو یاد گرفته بودم.

تا اینکه تو ناگهان اومدی و

سر خود و بی‌اراده‌ی من،

هم‌بازی قلبم شدی!

تو هم‌بازی درست زندگیمی!

آدم با تو بازی رو نمی‌بازه.

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

گاهی دردها هم شیرین می‌شوند!

زخم‌ها هم دوست داشتنی می‌شوند،

اشک‌ها هم دلخواه می‌شوند.

اصلاً گاهی ضربه دیدن می‌شود زیباترین عمل دنیا!

عجیب است، نه؟

آخر بعضی‌ها لایق آن هستند

که به خاطرشان د\*ر\*د بکشی.

برای همین است که آن د\*ر\*د جانکاه، شیرین می‌شود؛

چون کسی که به خاطرش اشک ریختی،

ارزشش را دارد

که برایش حتی بمیری.

بعضی‌ها لیاقت زخم خوردن را ندارند،

مثل تو!

که صدمه زدی به من؛ اما،

ارزش صدمه دیدن را داشتی.

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

من

تو را می‌خواهم!

تو که باشی

همه چیز بی معنی‌ست،



نام تو

جای نفس هم،

برایم کافیست.

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

با هم قدم بر می داریم.

اصلا این شانه به شانه‌ی هم راه رفتن هم فلسفه‌ی خودش را دارد!

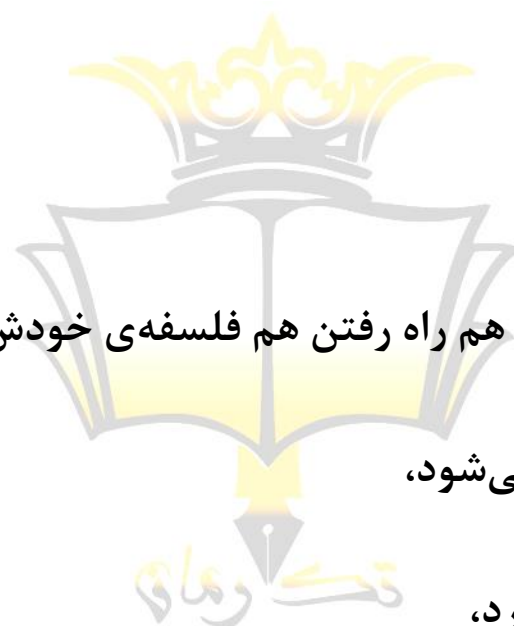
آدم یکهو دلش بهاری می شود،

یکهو دلت ضربان می گیرد،

یکهو دلت خیلی چیزها می خواهد!

مثل یک تکه یخ،

که قل بخورد تا ته ته دلت



و تمام وجودت را خنک کند،

از خنکای خود

و از شیرینی عشق!

وقتی با هم قدم بر می داریم،

وجودم را نسیمی خنک فرا می گیرد،

و ته دلم را قرص می کند به این بودن های قشنگ!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

تو همان اتفاقی بودی که وسط زندگی من افتاد!

اتفاقی که برایش رویا ساختم،

همراهش گریه کردم،

خندیدم.

بزرگ شدم،

یاد گرفتم صبور باشم،

یاد گرفتم حرف مردم،

همیشه حرف مردم باقی می ماند!

تو همان اتفاقی بودی،

که مرا به مهم ترین مرحله ی زندگی ام رساندی!

تو همانی بودی،

که مرا به دنیای عاشقی کشاندی!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

حس خیلی قشنگیه!

وقتی میشی محرم دل یکی.



یکی که بهت اعتماد داره،

یکی تو باورش داری،

یکی که میشه پای ثابت د\*ر\*د و دل هات،

یکی که براش میشی سنگ صبور،

یکی که آرومت می کنه،

آرومش می کنی.

حس شیرینیه!

حسی که هیچ وقت به تنفر تبدیل نمیشه،

حسی که اسم قشنگش

عشقه!

#قسم\_همدم





\*\*\*\*\*

آن شب هیچ ستاره‌ای در آسمان خودنمایی نمی‌کرد.

آسمان من اما،

فرق می‌کرد این بار!

آخر ستاره‌ای میان آسمانم جا خوش کرده بود،

و برایم چشمک می‌زد!

تو،

تنها ستاره‌ی آن شبِ آسمانم بودی،

تنها نور شب تاریکم.

نوری بودی که مستقیم به قلبم تابیدی و

قلب تاریک و بی‌کسم را روشن کردی.

آری! آن شب ستاره‌های دیگر قایم شده بودند!



خودشان را برای درخشش تو کنار کشیده بودند انگار.

و من،

همان شب که هیچ ستاره‌ای در آسمان نبود،

فهمیدم که دوستت دارم!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

بعضی‌ها خیلی ساده عزیز می‌شوند!

ساکت و بی‌سروصدا می‌آیند و یک کنج دلت می‌نشینند.

برای کمک می‌آیند!

دلت را رفت و روب می‌کنند،

غبار غم را پاک می‌کنند،

تکه‌های شکسته‌ی چینی خاطرات غمناک را جارو می‌کنند،

و به دست رفتگر فراموشی می سپارند.

خانه‌ی کهنه‌ی دلت را آرام می‌کوبند و

خانه‌ای نوساز جایگزینش می‌کنند؛

و خودشان ساکن این خانه‌ی تازه می‌شوند.

و تو ناگاه به خود می‌آیی و می‌بینی،

آن‌ها چقدر ساده عزیز کرده‌ی دلت شده‌اند!

بعضی‌ها ساده عزیز می‌شوند.

مانند تو!

که بی هیچ دلیل منطقی،

صاحب‌خانه‌ی تک خانه‌ی دلم شدی!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

یک طرف این شهر بزرگ منم!

من و تخت که نه، تابوتی که هر شب را با یاد تو روی آن سر می‌کنم.

طرف دیگر شهر تویی،

تو و خنده‌های نابت که از وقتی که رفتی، آوازه‌اش در تمام این شهر پیچیده!

آری، تو رفتی؛ اما من شکستم!

اما فقط در خودم.

نگذاشتم بفهمی با رفتنت چشمه‌ی اشکم برای ابد جوشید و

روح زخم خورده‌ام برای همیشه خشکید.

بگذار با تصور آن که از رفتنت شاد شدم بخندی!

بگذار بی‌خبر از حال من بد حال، خوشبخت باشی.

آخر من خنده‌هایت را دوست دارم!

همان خنده‌هایی که فقط با رفتنت میسر می‌شد.

خودم بدرقه‌ات کردم تا بروی،

خودم پشت سرت آب ریختم،

و "سفرت سلامت" را دعای راهت کردم.

راه را باز کردم تا بروی!

فقط چون من خنده‌هایت را

با تک تک سلول‌های وجودم دوست دارم!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

افکارم مانند یک بازی فوتبال‌اند!

فوتبالی که تمام بازیکن‌هایش اخراجی‌اند

و تو تک بازیکن زمین ذهن منی.

بازیکنی که مدام توپ عشق را

در دروازه‌ی قلب و عقلم

گل می‌کند!

#قسم\_همدم

\*\*\*\*\*

جانان من!

هنگامی که رفتی،

گفتی حتماً روزی بر خواهی گشت.

اما آن حتماًها،

تبدیل شد به شایدها.

و سرانجام آن شایدها،

تبدیل شد به هرگزها!

#قسم\_همدم



\*\*\*\*\*

\* پایان دلنوشته \*

ممنونم از همه که من رو همراهی کردین.

مرسی از دوست‌های نازنینم که همیشه با تشویق‌هاشون، بهم روحیه دادن.

یا حق

این فایل در سایت تک رمان تایپ و منتشر شده است. هرگونه کپی برداری پیگرد قانونی

دارد.

برای منتشر کردن آثار خود به سایت تک رمان مراجعه کنید.

[TaakRoman.IR](http://TaakRoman.IR)

[Forums.TaakRoman.IR](http://Forums.TaakRoman.IR)



